

بدان که انسان مؤمن در هر حالی که قرار گیرد بزرگدارنده‌ی خداوند است. از وی می‌ترسد و امیدش تنها به اوست؛ از کوتاهی در طاعتش شرمند است و هیچگاه از این احوال باز نمی‌ماند. بازماندن از این احوال دلیلی جز پراکندگی فکر و تقسیم خاطر و غیبت دل در مناجات و غفلت از نماز نیست. بنابراین داروی حاضر کردن دل، دور داشتن آن است از افکار و خواطر؛ و جز با راندن اسباب این خواطر نمی‌توان آن را اصلاح کرد.

لذا باید اسبابشان را شناخت. علت خطور افکار متفرق به ذهن، یا خارج از وجود آدمی است یا از درون اوست. اسباب خارجی عبارتند از چیزهایی که با گوش شنیده و با چشم دیده می‌شوند و توجه وی را به خود جلب می‌کنند که در نتیجه نمازگزار به دنبال آنها می‌رود و بالاخره مبتلا می‌گردد و سپس از فکری به فکری دیگر و قس علی هذا. دیدن، سبب اندیشیدن است و بعضی از آن افکار دیگر را موجب می‌شود اما کسی که دارای نیتی استوار و همتی والا باشد آنچه بر حواسش بگذرد وی را سرگرم نمی‌کند؛ لیکن فکر انسانی که ضعیف است بدان پراکنده و پریشان می‌شود. راه چاره این است که این عوامل را از میان ببرد؛ مثلاً چشم را به هنگام نماز ببندد یا در اتفاقی تاریک نماز بگذارد و در مقابل خود چیزی را که فکر بدان مشغول گردد قرار ندهد و یا اینکه در نماز نزدیک به دیوار بایستد تا مسافت دیدش وسیع نباشد همچنین از گزاردن نماز در جایی که مشرف به خیابان است یا در مکانهایی که نقش و نگار دارد و یا بر فرش رنگارنگ خودداری ورزد. دلیل آنکه عابدان در اتفاقی کوچک و تاریک که وسعتش بیش از جای سجده نبود عبادت می‌کردند همین بوده است تا فکرشان پراکنده نشود. بوده‌اند افراد نیرومندی که در مساجد جمع می‌شدند، چشم‌ها را می‌بستند و نگاهشان از سجده‌گاه تجاوز نمی‌کرد. آنان کمال نماز را در آن می‌دیدند که اشخاص نمازگزار، راست و چپ خود را نبینند و شناسند. ابن عمر (رض) در جایی که نماز می‌گزارد، کتاب یا شمشیر نمی‌نهد و نوشته‌ای را که آنجا بود می‌سترد.

دلایل باطنی مهم‌تر است. کسی که تمامی هم و غمش را به امور دنیا مشغول گرداند هرگز نمی‌تواند افکارش را در نقطه‌ای متمرکز سازد. افکار وی از جایی به جایی دیگر پرواز می‌کند، لذا بستن چشم به هنگام نماز برای چنین شخصی کافی نیست. راه وی این است که نفس را به اجبار به درک آنچه در نماز می‌خواند و بر زبان جاری می‌سازد و دارد و نفس را از امور دیگر باز دارد. نمازگزار پیش از گفتن تکبیر باید آماده‌ی فهم و درک این نکته گردد که در پیشگاه خدای سبحان و مناجات با او ایستاده است. همچنین یاد آخرت و ترس از روز قیامت را در دل خود تازه کند. مهمات دنیوی را پیش از تکبیر آغاز نماز، از دل بزداید و خیال هر کاری را که فکرش به سوی آن متوجه می‌شود در خود باقی نگذارد. رسول خدا (ص) به عثمان بن ابی سبیه گفت: «فراموش کردن که بگویم دیگری را که در خانه است به جوش آوری.» سرّ این سخن در این است که نباید کاری باقی مانده باشد که فکر آن، شخص را در نماز به خود مشغول دارد. این راهی بود برای علاج پراکندگی افکار آدمی. اگر افکار آدمی آنچنان مبتلا باشد که با این دارو تسکین نیابد باید به دارویی دیگر توسّل جست که ریشه‌ی درد و علت را بکند و آن این است که در کارهایی که وی را از حضور دل باز می‌دارد دقیق شود. امیال و شهوات، امور دنیوی را برای وی مهم جلوه می‌دهند. لذا باید نفس خود را از راه دل بریدن از شهوات عقوبت کند و آن علایق را قطع کند زیرا هر آنچه انسان را در نماز به خود مشغول سازد با دین وی در تضاد و از سپاهیان دشمن وی، شیطان است. نگهداشتن شیطان در وجود خود به ضرر و خسران می‌انجامد و تنها با خراج کردنش از درون خود، می‌توان از شرش خلاص یافت. روایت گشته که: پیامبر (ص) لباس سیاه نقصداری را که ابوجهم برایش آورده بود پوشید و با آن نماز گزاری. پس از نماز از تن درآورد و فرمود: آن را به ابی‌جهم بازگردانید که مرا در نماز به خود مشغول کرد و به جای آن پیراهن زیر بی‌نقش او را بپاورد.

همچنین روایت شده که: حضرت (ص) یک بار بند کفشش را عوض کرده بود و چون تازه بود نظرش بر آن افتاد فرمود: تا درش آورند و بند کهنه را دوباره برگردانند. و نیز آمده که پیامبر (ص) کفشی پوشیده بود و از آن خوشش آمده بود و به سجده رفت و گفت: «برای پروردگارم فروتنی کردم تا بر من خشم نگیرد.» سپس بیرونش آورد و به اولین سائلی که دید بخشید و به علی (ع) گفت: کفشی از پوست دباغی‌شده‌ی گاو برایش بخرد و آن را پوشید. همچنین پیش از تحریم استعمال طلا برای مرد، پیامبر (ص) انگشتری طلایی به دست داشت، در حالی که بر منبر بود آنرا به دور انداخت و فرمود: مرا چنان به خود مشغول ساخته بود که «نگاهی به آن و نگاهی به شما داشتم.» روایت شده که: اباطلحه در بوستانش نماز می‌گزارد؛ پرنده‌ای بر درختی لانه‌ای می‌جست. این منظره او را خوش آمد و اندکی بدان مشغول شد به طوری که متوجه نشد که چند رکعت گزارده است؛ جریان را برای رسول خدا (ص) بازگو کرد و گفت: ای رسول خدا! آن بوستان را صدقه دادم با آن هر کاری خواستی بکن. درباره‌ی مردی دیگر روایت شده که: در بوستانش نماز می‌گزارد و به درختانی که خرما داشتند می‌نگریست و از دیدنشان لذت می‌برد و فراموش کرد که چند رکعت گزارده است؛ جریان خود را برای عثمان (رض) بازگو کرد و گفت: آن باغ را بخشیدم هر طور که می‌خواهی از آن در راه خدا استفاده کن. عثمان هم آن را به قیمت ۵۰ هزار درهم برای بیت‌المال فروخت. آن بزرگواران چنین کارهایی را برای قطع ریشه‌ی افکار مزاحم و یا کفاره‌ی نقص‌های نماز انجام می‌دادند. این دارویی است برای کندن ریشه‌ی علت که در نهایت باید بدان متوسل شد. آنچه که از تسکین علت تفرق فکر و اندیشه در نماز یاد کردیم افرادی را سودمند است که دارای امیال و شهوات ضعیف‌اند و سطح دلشان بدان مشغول است لیکن افرادی که شهوات قوی آنان را احاطه کرده و وضعشان به‌گونه‌ای دیگر است. کشش و تجاذب میان تو و امیالت وجود دارد. از این رو عاقبت امیال بر تو غلبه می‌یابد؛ برای مثال، مردی زیر درختی می‌نشیند و قصد دارد فکرش را متمرکز سازد ولی آواز گنجشکان مانع از آن است. وی مرتب گنجشکان را می‌پراند و دور می‌کند و دوباره در تمرکز فکرش می‌کوشد لیکن لحظاتی بعد، از نو گنجشکان برمی‌گردند و او باز آنها را می‌پراند.

دارویی سودمند برای حضور قلب در نماز

نویسنده: امام محمد غزالی توسی
مترجمان: زیبا نریمان و دکتر شهیار محسنی

نوکر اسایتی برای نواندیشان

www.eslahe.com

نوکر اسایتی برای نواندیشان

www.eslahe.com

شخص دانایی هم که ناظر بر اوست به وی سفارش می‌کند که از این مشکل رهایی نمی‌یابی مگر آنکه درخت را به طور کلی از ریشه قطع کنی؛ درخت شهوات آدمی نیز چنین است. وقتی شاخه و برگ در بیاورد، انبوه و وسیع می‌شود و اندیشه‌ها به سویش پرواز می‌کند. هرچه مگس را دور کنی باز می‌گردد. به این سبب است که در زبان عربی به آن «ذباب» گویند.

«ذب» یعنی رانده شده و «آب» چیزی است که دوباره برگردد. خود را دور داشتن از دام خواطر و شهوات، کاری است سخت، و کمتر افرادی می‌توانند توفیق آن را بیابند. باید دانست که سرچشمه‌ی همه‌ی این‌ها یک چیز است و آن دوستی دنیا. دوست داشتن دنیا، سرآمد تمامی گناهان و سرچشمه‌ی هر فساد است. هر که باطنش را با حبّ دنیا بیالاید نباید امیدوار باشد که لذت مناجات با خدا را در نماز خواهد چشید و نماز چنین کسی را هرگز از آلودگی‌ها پاک نخواهد کرد. هر آن کس که از دنیا لذت ببرد از بودن با خدا و مناجات با حضرتش شاد نمی‌شود چون همت‌های پست شخصی و دنیوی، مایه‌ی دلخوشی و سرور او گشته‌اند. با این وصف همه ضعف و بیچارگی نباید امر مهم تلاش و مجاهدت در بازگرداندن دل به نماز و کاستن اسباب سرگرمی دنیا را فرو گذاشت. این دارویی است به ظاهر تلخ. به سبب تلخ بودنش، طبع‌ها آن را نمی‌پذیرند زیرا که درد و علت، مزمن گشته است و درد نیز بی‌درمان؛ تا حدی که بزرگان تلاش کرده‌اند که تنها دو رکعت نماز بگذارند و در آن روحشان به امور دنیا سرگرم نباشد لیکن عاجز مانده‌اند. با این وصف چه امیدی به امثال ما هست؟! کاش می‌توانستیم لااقل در نصف نماز یا ثلث آن، دل را از وسوسه‌ها به دور نگه داریم و از زمره‌ی کسانی می‌شدیم که در قرآن این چنین وصف شده‌اند: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (توبه: ۱۰۲) «و کار خوبی را با کار بدی می‌آمیزند.» دنیا و آخرت و توجه قلب بدانها به مانند ریختن آب در کاسه‌ای پر از سرکه است که هر دو با هم جمع نشوند.